

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه: شصت و هفتم تاریخ: ۸۷/۱۱/۲۰
الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خاتم الانبياء
و المرسلين سيدنا و نبينا ابا القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين
المعصومين سيما بقية الله في الارضين واللعن على اعدائهم اجمعين.
عرض کردیم آن چه در کتاب جهاد، در مسئله‌ی دفاع، فقه‌های
بزرگ ما (أعلى الله مقامهم) متعرض شده اند، دفاع نظامی است
یعنی در برابر استیلا و حمله‌ی نظامی، باید در دفاع و جهاد
نظامی به چه صورتی انجام شود؟ اما خوب استیلا و حمله،
انحصار به حمله‌ی نظامی ندارد گاهی حمله، حمله‌ی فرهنگی
است گاهی حمله، حمله‌ی سیاسی است گاهی اقتصادی است
که این موضوعات دو سه قرن است که نسبت به کشورهای
اسلامی محقق شده است یعنی دشمنان اسلام برای استیلا و تسلط
و سلطه گرایان تسلط فرهنگی و حمله‌ی فرهنگی، نسبت به
کشورهای اسلامی به وجود آورده‌اند که همه مقدمه‌ی همان
استیلا و اقتصادی است، طوری وانمود کرده‌اند که فرهنگ آن‌ها
توفق و برتری آن‌ها بر فرهنگ مسلمانان دارد، رفته رفته در
نتیجه‌ی تبلیغات طوری کردند که مسلمانان فرهنگ خودشان را
کم کم کنار بگذارند و تابع فرهنگ آن‌ها باشند البته فرهنگ آن‌ها
خالی از افساد نسبت به مسلمانان نیست، یا فرهنگ سیاسی
طوری وانمود کرده‌اند که شما خودتان از اداره‌ی امور زندگی
خودتان در همه‌ی ابعاد، عاجز هستید ناچار هستید که از لحاظ
سیاسی و تدبیر و اداره با ما هماهنگ باشید و تحت سیطره‌ی ما
باشید و کم کم از لحاظ سیاسی سیطره‌ی خودشان را بر
کشورهای اسلامی تحمیل کرده اند، یا از جهت اقتصادی، با اینکه
شما خودتان مواد زیادی دارید اما نمی‌توانید آن‌ها را به صورت
زیادی در بیاورید که مورد استفاده‌ی کامل قرار بگیرد و این است
که در اقتصاد تابع ما باشید و کم کم بالأخره منابع اقتصادی
کشورهای اسلامی را، مثل نفت و امثال آن‌ها، تحت سیطره و
سلطه‌ی خودشان قرار داده‌اند خوب این‌ها یک نوعی، استیلا است
و اسلام هرگز نمی‌پذیرد که مسلمانان تحت سیطره‌ی و تحت
استیلا آن‌ها قرار بگیرند این مباحث صورت نگرفت و لازم
است صورت بگیرد و اسلام یک دین یویایی است و پاسخگوی
همه‌ی مشکلات زندگی انسان‌ها در تمام اعصار و ازمان است، از
این جهت ما با متعرض شدن چند فرعی از امام (رضوان الله علیه)

این بحث را آغاز کردیم حالا دلیل ما بر این که باید مسلمانان در
برابر استیلا و سیاسی، اقتصادی، فرهنگی دفاع داشته باشند و در
اسلام چه قانونی هست که جلوی این گونه مشکلات و حمله‌ها
را می‌گیرد، گفتیم یکی از آن‌ها قاعده‌ی نفی سبیل است، که
علامه‌ی بجنوردی (أعلى الله مقامه) در جلد اول از آن مجلدات
هفت گانه‌ی خود، قاعده‌ی نفی سبیل را ذکر کرده است دلیل
قاعده‌ی نفی سبیل چیست؟ اول آیه‌ی صد و چهل و یکم از
سوره‌ی نساء بود «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»
مخصوصاً تعدی جلب علی، يجعل الله للكافرين على المؤمنين، در
کفارین لام به کار برده است درباره‌ی مؤمنین علی بکار برده است
لن «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» خوب، آیه‌ی
صد و چهل و یکم از سوره‌ی نساء را گفت که عرض کردیم معنی
آیه این است که خداوند متعال در مقام تشریح، آیه‌ی اخبار از
مقام تشریح است، خداوند متعال قانونی و حکمی قرار نداده است
که در آن قانون نفی کفار باشد و ضرر مسلمانان باشد تفوق و
علو کفار نسبت به مسلمین در هیچ قانونی، از قانون اسلام جا
ندارد بنابراین این قاعده هم، حالا مثلی بزینم مثلاً در ولایت، پدر
بر فرزندش صغیر ولایت دارد جد هم ولایت دارد حالا اگر یکی
از این‌ها کافر باشند، دیگر در آن صورت آن جد یا اب کافر
باشند ولی آن بنت و این مثلاً مسلمان باشند ولایت ندارد خلاصه
در هیچ موردی خداوند متعال قانونی که علو کافر را بر مسلمانان
داشته باشد جعل نکرده است، بنابراین، این قاعده هم مثل قاعده‌ی
لا ضرر و لا حرج، چنان که آن‌ها حکومت دارند بر احکام اولیه،
خوب یک بیعی واحد ضرری است چون غبن دارد یکی مغبون
شده است لاضرر آن لزوم بیع را بر می‌دارد، چون لزوم بیع
مستلزم ضرر بر مغبون است بر می‌دارد خیار به وجود می‌آید
بتواند مغبون، بیع را به هم بزند مثلاً یا مثلاً لا حرج، روزه و نماز
و امثال واجب و یکی مستلزم حرج باشد، قاعده‌ی لاضرر را
وجوب بر وضو ندارد و ممکن است مبدل به تیمم شود و هكذا،
این هم همان گونه است این جا منتهی شیخ انصاری (رحمة الله
عليه) این را این بحث نفی سبیل و این‌ها را برده به عدم صحت
بیع مسلمان بر کافر، یعنی اگر مثلاً یک عبیدی را بخواهد یک نفر
بفروشد نمی‌تواند آن را به کافر بفروشد، برای خاطر این که صحت
آن مستلزم آن است که این مسلمان عبد کافر باشد و مسلمان عبد
کافر باشد برای مسلمان یک ذلتی است «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ

این خبر یازدهم از باب اول از ابواب موانع ارث، جلد بیست و ششم طبع جدید، صفحه‌ی دوازده و سائل جلد بیست و ششم، این خبر را در وسائل در این باب ذکر کرده از همان فقیه، از صدوق، آن که خبر یازدهم واقع است این تتمه‌ی ذیل دارد، «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَ» اول این جمله را گفته «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» دنباله‌ی آن «وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَ» به مناسبت همین ذیل هم در کتاب ارث ذکر شده است کفار نه حاجب می‌توانند باشند و نه ارث ببرند مثلاً یک نفر مرده یک برادر آبوینی دارد اما کافر است، یک برادر آبی دارد مسلمان است با بودن برادر آبوینی به برادر آبی ارث نمی‌رسد اما چون این کافر است می‌تواند حاجب باشد، اگر مسلمان بود حاجب می‌شد، یعنی برادر آبوینی با بودن برادر آبوینی برادر آبی ارث نمی‌برد، بلکه خوب اگر این برادر آبوینی مسلمان بود ارث برای همین برادر آبوینی بود به برادر آبی نمی‌رسید یعنی حاجب بود، اگر مسلمان بود حاجب بود، اما چون کافر است حاجب نمی‌تواند باشد، ارث را آن برادر آبی می‌برد و امثال این در آن زیاد است ما سه طبقه داریم از طبقات ارثیه، در نسبی، أبوان و اولی طبقه‌ی اول هستند، أخوه و اجداد طبقه‌ی دوم هستند، اعمام و أخوان طبقه‌ی سوم هستند، اگر در طبقه‌ی اول همه‌ی آن‌ها کافر باشند این‌ها دیگر در این صورت ارث نمی‌برند اگر این‌ها مسلمان بودند حاجب بودند با بودن این‌ها به دومین نوبت نمی‌رسد، با بودن دوم به سوم نوبت نمی‌رسید، اما اگر طبقه‌ی اول أبوان و اولاد کافر هستند و آن شخص که مرده این پدر و مادر همه اولادشان کافر هستند آن وقت طبقه‌ی دوم أخوان و اجداد یک نفر هم مسلمان باشد آن ارث می‌برد، اگر أخوان و اجداد همه‌ی آن‌ها کافر هستند، در اعمام و اخبار،؟؟ یک کفار لا یحجبون، حاجب نمی‌توانند باشند مسلمان بودند حاجب بودند با بودن طبقه‌ی اول یک مسلمان بود دیگر به دوم نمی‌رسید در دوم اگر یک نفر مسلمان بود به سوم نمی‌رسید ولی این‌ها فرض کنید که این گونه نیست خلاصه کفار، لا یحجبون و لا یرتون، کفار نه از مسلمان ارث می‌برند و نه می‌توانند حاجب باشند، معلوم است دیگر باز هم توضیح می‌دهیم. این خبر این است فرموده به این که «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَ» چند خبر که قریب به این مضمون است می‌خوانیم از لحاظ سند ولو ضعیف هم باشند، این را صدوق به طور مرسل نقل

لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» شیخ انصاری، در مکاسب، در بیع مکاسب بعد از ذکر بیع و بعد بیع فضولی و بعد هم به سراغ ولایت فقیه و ولایت عدول مؤمنین این‌ها را بحث کرده است بعد آمده سراغ این بحث «لا یسخ بیع عبد مسلمان من الکافر» برای خاطر این که این مستلزم توفیق با علو کافر است، که این می‌شود مملوک و آن می‌شود مالک، آن کافر مالک شده است و این مملوک این تحت سیطره‌ی او قرار می‌گیرد، مسلمان بودن تحت سیطره‌ی کافر بودن لن یجعل الله، قانون را وضع نکرده است بنابراین، این قاعده‌ی نفی سبیل، صحت وی را بر می‌دارد و هکذا شیخ آن جا ذکر کرده است. خوب بنابراین ما بحثمان در قاعده‌ی نفی سبیل اولین دلیل قاعده‌ی نفی سبیل همین آیه است و به همین مناسبت و این قاعده به این نام، نامیده شده است دلیل این قاعده زیاد است عرض می‌کنیم ولی به مناسبت آیه، این قاعده، قاعده‌ی نفی سبیل نامیده شده مخصوصاً این آیه‌ی صد و چهل و یکم از سوره‌ی نساء «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» بنابراین اولین مدرک این قاعده، قاعده‌ی کلی است و شیخ ذکر کرده است که یکی از مصادیق ذکر کرده است خوب، اولین دلیل این قاعده این آیه بود دوم «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» کجاست این حدیث، اسلام علو پیدا می‌کند علو دارد و هرگز چیزی بر آن علو پیدا نمی‌کند. خوب این روایت را، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم در چهار جلد آن که بنده دارم چاپ قبلی خانه‌ی تهران است، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم، صفحه‌ی سیصد و سی و چهار آن جا ذکر کرده است. صاحب وسائل این را در باب موانع ارث ذکر کرده است، در کتاب ذکر ابواب موانع ارث، قتل است و کفر است و رق، این سه چیز باعث می‌شود به این که قاتل از مقتول ارث نمی‌برد، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، رقیق عبد از آزاد ارث نمی‌برد، بنابراین ابوابی داریم در کتاب ارث ابواب و موانع ارث، القتل و الرق و الکفر. آن وقت در آن باب که باب اول است در باب اول، در وسائل خبر یازدهم آن باب است، خبر یازدهم از باب اول از ابواب موانع ارث، ما همیشه آدرس از جلد از وسائل بیست جلدی آدرس می‌دادیم ولی اینجا دیگر آن همراه من نبود، یعنی وسائل سی جلدی هم می‌دانید هست البته در وسائل سی جلدی کامل تر است در باورق، آدرس‌ها که می‌دهد خیلی کاملتر را می‌گوید، این است که

دومی را می‌خواهیم بگوییم، چرا؟ چون برای این که معلوم است در مقام اخبار نیست، در مقام تشریح است پشت سر آن دارد که لا یحجبون و لا یرثون، برده حرف را به این که مسلمان‌ها طوری هستند که کفار در برابر آن‌ها مثل موتی هستند، مثل مرده این است که کفار مثل موتی هستند، چون مثل موتی هستند لا یحجبون و لا یرثون، نه حاجب می‌توانند باشند و نه وارث می‌توانند باشند با این بیان که عرض می‌کنیم این اخبار از یک امر خارجی نیست برای این که، این در مقام تشریح و قانونگذاری است می‌گوید قوانین اسلام طوری تنظیم شده است که کفار مثل موتی هستند، مؤثر در زندگی آن‌ها نباید باشند، موتی دیگر سیطره‌ی فرهنگی پیدا کرده و سیطره‌ی نظامی پیدا کند و سیطره‌ی اقتصادی پیدا کند، «الْكَافِرُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَلَا يَرِثُونَ» این جواب باز هم معلوم است در کتاب همین باب، در این باب روایات زیاد است حالا چند تای آن را باز عرض می‌کنیم در این باب موانع ارث باب اول که کفار «لا یرثون و لا یحجبون» خبر چهارم باب، عنوان باب را صاحب وسائل این گونه بیان کرده است «أَبْوَابُ مَوَانِعِ الْإِرْثِ مِنَ الْكُفْرِ وَالْقَتْلِ وَالرِّقِّ بَابُ أَنَّ الْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذَمِيًّا وَ الْمُسْلِمُ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْكَافِرَ» کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولو کافر ذمی هم باشد در برابر کافر حربی، کافر حربی به آن کافر می‌گویند که به شرائط ذمه عمل نمی‌کند نکرده، کافر ذمی که در مملکت اسلام هستند شرائطی هست به آن شرائط دادن جزیه و امثال آن، آن را می‌گویند کافر ذمی، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولو ذمیاً به هیچ نحوی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، یک نفر هست مرده در میان وراث آن هم کافر است و یک مسلمان است ده تا کافر، همان یک مسلمان می‌برد، کفار ارث نمی‌برند حتی اگر بیع بر مرده در میان وراثش یک نفر مسلمان نیست، ارثش برای کیست؟ برای امام است. خوب چون امام وارث لا وارث علیه، این است که «الْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذَمِيًّا» اما «وَ الْمُسْلِمُ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْكَافِرَ» اما مسلمانان از کافر ارث نمی‌برد و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، حالا این عنوان باب است عرض کنم به این که خبر چهارم باب این است همان شیخ صدوق، «عن محمد بن سنان» محمد بن سنان غیر از عبدالله سنان است، عبدالله سنان خیلی خوب است اما محمد بن سنان محل بحث است که چگونه آدمی است در معجم هست که محمد بن سنان هفتصد و نود و نه حدیث دارد

می‌کند اما چون مورد عمل فقهاء هست این اخبار، از لحاظ سند بحثی نیست دلالت آن را داریم بحث می‌کنیم، این اسلام یعلو و لا یعلی علیه، بعضی آمده‌اند اشکال گرفته‌اند این دارد که در اسلام علو پیدا می‌کند و هیچ دینی بر اسلام برتری و توفیق پیدا نمی‌کند ما بحث مان در اسلام که نیست بحث ما در مسلمین است می‌خواهیم بگوییم که کفار بر مسلمین توفیق پیدا نمی‌کنند گفتند این حدیث دلالت ندارد این در کلمات شیخ و این‌ها من زیاد دیده ام، محشین مکاسب، در این حدیث دلیل نمی‌تواند باشد، برای خاطر این که، در برابر خود اسلام دارد می‌گوید، اسلام از لحاظ مبانی و اصول، در حدی است از استحکام و متانت که روز به روز به علو بست، ولا یعلی علیه و هیچ دینی و مذهبی بر آن علو پیدا نمی‌کنند، بنابراین به بحث ما گفته‌اند که مربوط نیست برای این که بحث ما در خود اسلام که نیست، بحث ما این است که مسلمانان هیچ وقت تحت سیطره‌ی کفار قرار نمی‌گیرند - ???

بله اشکال کرده‌اند و گفته‌اند که حدیث مربوط است به علو اسلام، ولی بحث ما در علو اسلام نیست بحث‌هایی که مسلمانان باید علو داشته باشند نسبت به - ???

نه ملازمه همیشه نیست، اسلام کسی شکی ندارد که اسلام یعلو و لا یعلی علیه می‌خواهیم ببینیم که این ارتباطش با مسلمانان چه اندازه است؟ شکی به این نیست که اسلام از لحاظ مبانی و اصول در حدی از استحکام و متانت است که بله یعلو، روز به روز هم علو اسلام، عظمت اسلام بیشتر معلوم می‌شود اما بحث ما این است که می‌خواهیم بگوییم مسلمان نباید زیر سیطره‌ی کفار قرار بگیرد، سیطره‌ی فرهنگی، سیطره‌ی اقتصادی، سیطره‌ی سیاسی آیا این دو با هم، ولی این را می‌خواهیم عرض کنیم در خود روایت قرینه هست که نه این نمی‌خواهد از یک امر خارجی، مثلاً بخواهد یک امر خارجی را بیان کرده باشیم مقام تشریح است یک وقت مطلبی را داریم خبر می‌دهیم، می‌گوییم بله دین اسلام یک دین بسیار متین است و مستحکم است یعلو، این اخبار از یک امر خارجی است این تشریح قانون کاری نداریم یک حقیقتی را داریم می‌گوییم، یک وقت نه در مقام تشریح می‌گوییم، می‌گوییم احکام و قوانین اسلام طوری این قوانین درست شده و تنظیم شده است که مسلمانان، اسلام و مسلمانان همیشه در علو هستند این

باعث عزت اسلام است عزت اسلام به این است که مسلمان ارث می‌برد و آن‌ها از مسلمانان ارث نمی‌برند، خوب بنابراین دلیل دوم نفی سبیل و قاعده‌ی نفی سبیل، «الْإِسْلَامُ يُعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» و این روایات است ما ادله‌ی نفی سبیل را داریم ذکر می‌کنیم، طبعاً علامه‌ی بجنوردی، در قواعد فقهیه در جلد اول، دلیل دوم پس این بود برای قاعده‌ی نفی سبیل، سومین ایشان گفته‌اند که اجماع، شیخ انصاری هم در مکاسب گفته‌اند به اجمال هم تکیه می‌کنند برای عدم صحت بیع عبد مسلمان به کافر، ولی ظاهراً اجمالی در مسئله نیست اگر هم باشد اجمال مدرکی است این قبیل اجماعات به درد نمی‌خورند، اجماعاتی که مدرک مجمعی معلوم است عنایت به همان مدرک باید باشد چون برای اینکه، دو جا اجماع داریم یکی اجماعات داریم به این که مدرک آن در دست ما نیست، ولی فقهای ما خلفاً عن سناً به آن‌ها استناد کرده است مثل مثلاً مسئله‌ی مغرب و ذهاب و این‌ها دلیل خیلی محکم در دست دارند که آن‌ها را دلیل گرفته‌اند برای این است که مغرب در موقع ذهاب؟؟؟ ان مسائلی که ادراکات آن در دست نیست ولی خیلی خوب فقهای ما و بزرگان ما به آن تکیه کرده‌اند بله، آن کشف از اسلام می‌کنند اطمینان پیدا می‌کنند چیزی بوده که به آن‌ها استناد کرده‌اند منتها لم یصد إلینا، اما؟؟؟ این جا آیات و روایات داریم دیگر، همه‌ی این‌ها مدرک مجمعی است این گونه اجماعات را می‌گویند اجماعات مدرکی، اجماعات مدرکی دلیل نمی‌شود چون عنایت به همان مدرک است، چهارم چیزی که ذکر کرده ایشان، آقای بجنوردی، مناسبت بکم الموضوع، گفته به این که ما احکام را نگاه می‌کنیم، موضوعات را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که همیشه شارع مقدس، عزت مسلمان‌ها را در نظر گرفته است هیچ قانونی ما نداریم به این که مسلمان تحت سیطره‌ی کفار قرار بگیرد مخصوصاً این آیه، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیه از آیات سوره‌ی منافقین است بله این آیه که «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» بله این آیه که لام را روی مؤمنین آورده و هم روی رسول آورده و هم روی مؤمنین، «وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» این آیه، آیه‌ی هشتم از سوره‌ی منافقون، سوره‌ی شصت و سوم از قرآن کریم است و بعد دیگر خداوند الله را هم؟؟؟ می‌تواند چون تقدم تقدیم خبر بر مبتلا،؟؟؟ می‌کند اول می‌فرماید و لله العزة، عزت مبطلاً است و خبر آن به الله است دیگر، یعنی منحصرأ آن عزت برای خدا است و رسول

یعنی در سند هفتصد و نود و نه تا حدیث واقع شده است در القواعد الرجالیه، کتابی است در رجال، در چهار جلد هم چاپ شده است الفوائد الرجالیه، برای سید بحر العلوم است، آیت الله آقای بروجرودی (أعلى الله مقامه) گاهی از ایشان نقل می‌کرد و خیلی توجه داشتند، چون سید بحر العلوم، عموی پدر ایشان بود الفوائد الرجالیه، آن جا سعی کرده است که محمد بن سنان را درست کند یعنی مورد وثاقت قرار دهد حرف خوبی هم دارد، اما در معجم؟؟ الحدیث نه، وثاقت این را قبول نمی‌کند این هفتصد و نود و هفت تا حدیث دارد ایشان می‌گوید بحر العلوم ما اگر بخواهیم وثاقت این را درست کنیم هفتصد و نود و هفت تا حدیث را درست کردیم سند آن را، سعی کرده که وثاقت این را ثابت کند، خلاصه حدیث این است شیخ صدوق از «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)» سند حدیث البته این است محمد بن سنان، عبدالرحمن أعین هم توصیف نشده است عن أبي جعفر (عليه السلام) «فِي النَّصْرَانِيِّ يَمُوتُ وَ لَهُ ابْنٌ مُسْلِمٌ (أَبِيْرْتُهُ)» نصرانی مرده «قَالَ (نَعَمْ) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا فَحَنَنْ نَرْتُهُمْ وَ هُمْ لَا يَرْتُونَا» بله یک پسر مسلمان دارد ارث را این می‌برد، اسلام باعث عزت این شده که این مسلمان از کافر ارث ببرد ولی کفار از مسلمان ارث نمی‌برند، تعلیل کرده است ارث بردن مسلمان از کافر را، به عزت اسلام و این که از ما ارث نمی‌برند چون عزیز هستیم و آن‌ها کافر هستند و از ما ارث نمی‌برند، بله این خبر چهارم باب بود، خبر ششم باز «عن عبدالرحمن أعین عن أبي عبدالله (عليه السلام) لَأ يَتَوَارَتْ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» سنی‌ها که با ما فرق دارند سنی‌ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی ما قائل هستیم نخیر، مسلمان از کافر ارث نمی‌برد اما کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، در هیچ طبقه‌ای از طبقات، «لَأ يَتَوَارَتْ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند یعنی ما از آن‌ها ارث نمی‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند، «لَأ يَتَوَارَتْ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ نَحْنُ نَرْتُهُمْ وَ لَا يَرْتُونَا» ما از آن‌ها ارث می‌بریم ولی آن‌ها از ما ارث نمی‌برند باز این است «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا» سنی‌ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می‌برد این گونه قائل هستند ولی ما از منفردات امامیه این است که ما مسلمانان از کافر ارث می‌بریم ولی هیچ کافری از مسلمان ارث نمی‌برد اما معلل کرده به این که این

است و مؤمنین است خوب وقتی این‌ها منحصر شود کفار نباید به عزت پیدا کنند اگر قرار باشد کفار در آن جنبه‌هایی که ما عرض کردیم توفیق بر ما پیدا کنند بر خلاف قرآن است و برای خلاف عزت مسلمانان است، ایشان می‌فرماید که این خیلی دلیل است ایشان فکر نکنید که ایشان می‌گویند فکر نکنید که این یک چیز تنقیه منات ظنی است و این‌ها، نه این تنقیه قطعی است دلالت این آیه بر این که عزت مسلمان‌ها منحصرأ باید عزیز باشد، این دلالت لفظی و جنبه‌ی منات قطعی است و أحسن الوجوه است برای این قاعده، خوب بنابراین اولین دلیل ما بر این که، نباید کفار از هیچ توفقی و استیلا‌ی فرهنگی و نظامی و سیاسی و اقتصادی، یک قاعده‌ی نفی سبیل است تا به دلیل‌های دیگر، این که منتها شیخ انصاری بعضی مطالب گفته که دانستن آن برای ما خوب است، مطلب خیلی روشن است برای این که شیخ انصاری استدلال می‌کند به این آیه، یعنی به این قاعده، برای عدم صحت بیع یک بنده‌ی مسلمان بر کافر، برای خاطر این که مستلزم ذلت یک بنده است، خوب این به طریق اولی دارد برای ما نفی‌ای ندارد برای اینکه درست نباشد، صحیح نباشد، بر خلاف باشد یک نفر چنین استیلا بر یک ملتی باید باشد و یک مملکتی باشد و یک شهری باشد، بحث ما در استیلا‌ی سیاسی، اقتصادی و نظامی بر یک شهر است بر یک مملکت است، با این وسیله‌ی طریق اولی، دلالت دارد بر این که این استیلاها، مشروع نیست و درست نیست شیخ انصاری آمده این جا چند تا بحث کرده بنده فقط باید اشاره کنم، یک بحث این کرده و گفته که حالا این گونه که ما گفتیم، بنابراین که بیع آن صحیح نیست وصیت آن هم صحیح نیست هبه‌ی آن هم صحیح نیست یک مسلمان را هبه کنیم بر کافر، همین دلیل است دیگر، وصیت کند یک شخصی بعد از مردنش عبد مسلمانش، برای یک کافر باشد این درست نیست این پس هبه ندارد هر چیزی که مستلزم تسلط باشد همین اول است، بعد رفته سراغ اجاره، آیا اجیر شدن مسلمان بر کافر، چطور است؟ در آن هم همین گونه است اگر بخواهد مسلمانی اجیر شود بر کافر، سابقاً بود در ایران بعضی می‌رفتند مثل یهودی‌ها اجیر می‌شدند برای یهودی‌ها کار می‌کردند و برای نصرانی‌ها کار می‌کردند، این درست نیست برای خاطر این که همان مسلمانی که تحت سیطره‌ی اجاره‌ی آن‌ها است ذلتی است، بنابراین قاعده‌ی نفی سبیل درست نباشد، در بعضی اوقات در

بعضی از روایات ما داشتیم سابقاً یک وقتی بحث شد، که مثلاً در روایات ما هست حضرت امیرالمؤمنین برای یهودی اجیر شد و از چاه آب می‌کشید به هر دلوی خرما می‌گرفت، امیرالمؤمنین اجیرش برای کافر یهودی، این آن شخصی که آن را ذکر می‌کرد از جهت زهد امیرالمؤمنین و کار امیرالمؤمنین ذکر می‌کرد اما دیگر توجه به این جنبه ندارد که امیرالمؤمنین بخواهد اجیر شود برای یک کافر، آن هم یهودی مثلاً و یا مثلاً می‌گوییم فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) یک چیزی رشته بود بافته بود برای یهودی مثلاً، این را برای زهد فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) ذکر می‌کنند حتی در آن شعر، فکر می‌کنم برای شیخ عطار باشد، شیخ عطار خودش جزء صوفی‌ها است من دارم از نظر شعرش می‌گویم، شعرش این است که: ز مشرق تا مغرب گر امام است / علی و آل او ما را تمام است. بعد حضرت امیرالمؤمنین را می‌گوید: چو هیچ طاقت منت نبود / ز همت گشت مزدور یهودی. دارد حضرت امیرالمؤمنین را می‌گوید این را نباید قبول کنیم، به خاطر این است که شیخ انصاری بحثی که اینجا دارد، اجیر شدن مسلمان برای کافری یک نوع ذلتی است برای مسلمان و یک نوع تسلطی است برای کافر، از این جهت نباید قبول کند به همین دلیل که عرض کردیم، خوب بعد هم برده بحث را ما نمی‌خواهیم همه‌ی حرف‌هایی که شیخ انصاری گفته را بگوییم، بعد هم برده بحث را به عاریه، عاریه به اجاره چه فرقی دارد؟ عاریه تملیک انتفاع است اجاره تملیک منفعت است بله این دو تا این فرق را دارند اجاره تملیک منفعت است عاریه تملیک انتفاع است، اگر شما چیزی را به کسی بخواهید دهید اجاره، فرشی داده‌اید اجاره منفعت فرش را داده‌اید اجاره، یعنی معلوم هست که فرش فروختید و منفعت برای شما است دادید به آن شخص، این منفعتش شد، برای آن مستأجر، غاصب اگر غصب کرد مال او را برده، برای مستأجر را برده برای شما را نبرده شما فروختید و پول آن را هم گرفتید دیگر، منفعت را گرفتید و پول آن را گرفته‌اید، غاصب اگر غصب کرد آن مال مستأجر را غصب کرده و او باید برود سراغ غاصب و غاصب هم باید؟؟؟ اما در عاریه این گونه نیست فرشی را داده‌اید عاریه، فرش را تا یک سال به شما عاریه داده‌ام، این تملیک انتفاع است مال شماست آن حق انتفاع دارد، غاصب اگر غصب کرد برای چه کسی را غصب کرده؟ برای معین را نه برای مستعین را، پس فرق اجاره با عاریه این است دیگر، اجاره تملیک منفعت است، منفعت

می شود برای مستأجر از ملک مؤجر برای این، اما عاریه تملیک انتفاع است، منفعت هنوز در ملک شماست خوب حق استفاده دارد اگر غاصب غصب کرد برای شما را غصب کرده، نه برای مستعین را، شیخ انصاری دو سه مرتبه اینجا دارد که حالا دیگر وقت نماده... .